

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

مرحوم حکیم فرمود: این قیود خطیئه بر چهار قسم است که در بعضی از صور آن نمی‌توانیم بگوئیم این امتثال واقع شده و عبادت باطل است و در بعضی از اقسامش صحیح است. ایشان فرمود اگر این قیود خطیئه به عنوان مرآت باشد برای آن امتثال امر واقعی، در این صورت صحیح است و اشکالی ندارد، اما طبق این که قائل بشویم که این قیود عنوان استقلالی را دارد و مسئله وحدت مطلوب است باید قائل به بطلان شویم. در صورت تعدد مطلوب نیز، طبق فرض تباین قائل به بطلان می‌شویم، اما روی فرض اقل و اکثر قائل به صحت می‌شویم.

بررسی دیدگاه مرحوم حکیم

اشکال اول: در جلسه 76 از مباحث حج امسال، به بررسی این مطلب پرداختیم که آیا حج دارای حقایق متعدده متباینه است یا حقیقت واحده؟ گفتیم سؤال در امور تکوینیه معنا دارد. در امور تکوینیه هیچ چیز جای چیز دیگری را نمی‌گیرد، آب غیر از خاک است، خاک غیر از آب است، اما در امور اعتباری (که حج نیز يك امر اعتباری است مثل نماز)، باید سراغ خود ادله‌ای برویم که از ناحیه معتبر و اعتبار کننده به دست ما رسیده تا ببینیم اقتضای آن چیست؟ قبلاً در رد فرمایش مرحوم خوئی اینطور گفتیم: نه قائل شدن به این که این ها دارای حقایق مختلفه است، این مستلزم عدم اجزاء است و نه قائل شدن به این که این دارای حقیقت واحده است مستلزم اجزاست، بلکه این بحث در امور تکوینیه معنا دارد.

این مطلب را به عنوان يك قرینه عقلیه ذکر می‌کنیم که ادله نمی‌تواند بگوید اینها حقایق مختلفه است؛ چون امر اعتباری است و گفتیم شارع می‌گوید: «من احرم و دخل الحرم»، این مجزی از حجة الاسلام است با این که کاری هم انجام نداده است. همچنین بیان شد که آوردن ادله عقلیه بدین خاطر است که ادله را سوق ندهیم به این که اینها نیز مثل امور تکوینیه هستند.

ممکن است گفته شود که حج واجب يك حجتی است، حج مستحب يك حجتی دیگر یا حقیقت نماز ظهر یا حقیقت نماز عصر دو حقیقت متباینه است یا آن که حقیقت نماز ادا با حقیقت نماز قضا دو حقیقت متباینه است. مثلاً بگوئیم این دو رکعت نماز صبح اگر در وقت می‌خواندی ادا بود، اما حال که قضا می‌خوانی حقیقت این دو رکعت قضا با حقیقت دو رکعت ادا یکی نیست؛ زیرا اعتباری که شارع برای ادا می‌کند برای قضا نمی‌کند یا ثوابی که برای ادا قائل است برای قضا قائل نیست.

در پاسخ می‌گوییم این سخن در جای خود محفوظ است، اما می‌گوییم بحث در این که آیا اینها حقیقت واحده است یا حقایق متعدده، موضوعش امور تکوینیه است و در امور تکوینیه باید بگوئیم این مایع با این مایع حقیقتش یکی است یا دو تا، اما در

امور اعتباریه این بحث اصلاً معنا ندارد و اشکال اساسی که گفتیم این بود که اصلاً طرح این بحث در اینجا غلط است؛ یعنی این که بگوئیم اگر دارای حقایق مختلفه است عدم اجزا و اگر دارای حقیقت واحده است، اجزا را مطرح کنیم اشتباه است.

در این بحث شخص معتقد بوده که بالغ نیست و نیت حج استحبابی کرده است. پس از اتمام حج، معلوم می‌شود که بالغ بوده است. سخن ما این است که اساس (که حقیقت واحده است یا متعدده) نباید در فقه مطرح شود. یکی از نکاتی که امام خمینی (قدس سره) می‌فرماید آن است که در فقه و اصول نباید میان تکوین و تشریع خلط کنیم. غیر از این که می‌فرمایند نباید مباحث فلسفی را در فقه و اصول آورد، يك عنوان دیگری هم دارند که خلط میان تکوین و تشریع نباید کرد. بنابراین، به نظر ما این هم یکی از مصادیق خلط میان تکوین و تشریع است.

به دیگر سخن، مقسم برای این که آیا دو حقیقت هستند یا يك حقیقت، امور حقیقیه و تکوینی است، اما اینجا اصلاً تکوینی نیست بلکه يك امر اعتباری است و امر اعتباری به متباینه و غیر متباینه تقسیم نمی‌شود. بنابراین در اینجا، مقسم امر اعتباری است در حالی که مقسم در تقسیم به تعدد و وحدت، امور تکوینی است. شما می‌گوئید وقتی اینها حقیقتش واحده است، پس لا محاله اجزاء است در حالی که می‌گوئیم حتی طبق فرض این که بگوئیم حقیقت واحده است، نمی‌شود گفت لا محاله اجزاء است، بلکه باید دید ادله چه می‌گوید؟

اشکال دوم: مرحوم حکیم در بیان اشکال مسئله حقایق متباینه را مطرح کرده، اما در تحقیق توجه زیادی به این مطلب نداشته است. می‌گوییم اگر از آن اشکال اول دست برداشته و بگوئیم در امور اعتباری نیز، حقایق مختلفه و حقیقت واحده داریم، به مرحوم حکیم می‌گوئیم اگر ما پذیرفتیم حقایق متباینه است، چه فرقی بین مرآتیت و غیر مرآتیت می‌کند؟ چه فرقی می‌کند بین تباین در قیود و عدم تباین؟ چه فرقی می‌کند بین تعدد مطلوب و عدم تعدد مطلوب؟

به بیان دیگر، ایشان فرمود: این قیود خطیئه؛ یا به نحو استقلالی است یا به نحو مرآتی، می‌گوئیم اگر شما می‌گوئید حقیقت حج واجب با حقیقت حج ندبی دو تاست، یا این را اراده کرده یا آن را، دیگر چه فرقی بین مرآتیت و غیر مرآتیت وجود دارد؟ می‌گوئیم اگر تو واقعاً حج واجب را نیت کردی که بسیار خوب، اما اگر نیت نکردی نیاوردی. اما دیگر این که بگوید من حج مستحبی را نیت می‌کنم مرآت قرار می‌دهم، اگر گفتیم حقایق متباینه است مرآتیت ممکن نبوده و هیچ کدام مرآت دیگری نیست.

نظیر آن است که بگوئید ما نیت نماز کرده و با نیت نماز می‌خواهیم مرآت برای حج قرار دهیم، مگر چنین چیزی می‌شود! اگر شما قائلید به این که اینها حقیقت متباینه است، فرقی نیست در این که شما نیت مرآتیت کنید یا نیت استقلالیت. اگر گفتید حقایق متباینه است، فرقی نیست در این که این نیت از قبیل تباین باشد یا اقل و اکثر؛ زیرا شما بالأخره شما آن حجة الاسلام را نیت نکردید.

ایشان در اینجا تحقیقی که راه‌گشا باشد ارائه ندادند. اگر می‌گوئید حقیقت واحده است باز فرقی نیست، می‌گوئیم حج واجب با حج مستحبی يك حقیقت دارد چه مرآت باشد و چه نباشد، باید ببینیم شارع این را قبول می‌کند یا نه؟ چه قصد مرآتیت کرده باشد یا نکرده باشد، چه تباین باشد یا نباشد، چه اقل و اکثر باشد چه نباشد. اشکال دوم به مرحوم حکیم این است که هم طبق مبنای حقایق متعدده این فروض فرقی بین‌شان نیست و هم طبق مبنای حقیقت واحده.

نکته دیگر (که مکمل اشکال اول است) آن که مرآتیت، استقلالیت، تباین و عدم تباین، در امور تکوینی معنا داشته و در امور اعتباری نقشی ندارد. این که بگوئیم این شخص قصد بما هو هو کرده است یا قصد مرآتیت کرده است، در امور تکوینی فرقی نمی‌کند؛ زیرا يك وقت به خود آینه نگاه می‌کنیم و خودمان را در آن نمی‌بینیم و آن زمانی است که مثلاً می‌خواهیم ببینیم آینه تمیز است یا خیر، بعد اگر بگوئیم شما ظاهر خودت را مرتب کن، می‌گوئید خودم را در آن ندیدم، چون اینجا قصد استقلالی به آینه

کردید، اما يك وقت در آینه به عنوان مرآت خودتان را می‌بینید. در امور تکوینیه می‌شود این کار را کرد، ولی در امور اعتباریه این در اختیار ما نیست که بگوئیم من قصد استقلالیت می‌کنم یا قصد مرآتیت، فرقی نمی‌کند بین تباین و عدم تباین.

از این مطلب، فرق بین خطای در تطبیق و بین این مرآتیت به خوبی روشن می‌شود، خطای در تطبیق در امور اعتباریه راه دارد، مثل این فکر می‌کردم شارع آنچه را که اول زوال برای من واجب کرده نماز به عنوان صلاة العصر است، ولی اگر از من بپرسند می‌گویم من می‌خواهم آنچه شارع گفته را انجام دهم و خیال می‌کردم که صلاة عصر است. مثل این که انسان با يك آقای کار دارد، آدم خیال می‌کند اسمش زید است و می‌گوید آقای زید، اما می‌گوید اسم من زید نیست، می‌گوید خیلی خُب من خود شما را کار دارم، این می‌شود خطای در تطبیق. بنابراین، خطای در تطبیق در این امور اعتباریه راه دارد، اما مرآتیت یا استقلالیت در امور اعتباریه معنا ندارد.

دیدگاه محقق خویی(قدّس سرّه)

مرحوم خویی در این بحث، بحث از حقایق متباینه و غیر متباینه را ذکر نکرده است. ایشان بعد از ذکر کلام مرحوم سید (که در مورد کسی که بالغ است، اما اعتقاد دارد به این که بالغ نیست و نیت می‌کند حج استحبابی را، بعد معلوم می‌شود بالغ است، سید(قدّس سرّه) معتقد به اجزاء است) می‌فرماید: این اجزاء «إنما يتمّ فيما اذا قصد الآتي بالحج امتثال الامر الفعلي و كان قصده الندب خطأ منه في التطبيق»؛ این فرمایش سید در صورتی است که ما مسئله را از باب خطای در تطبیق بگیریم؛ یعنی این کسی که این حج را می‌آورد واقعاً می‌خواهد امتثال امر واقعی را کند، اما فکر می‌کند الآن امر واقعی‌اش ندب است، لذا نیت ندب می‌کند.

«اما اذا كان قصد امتثال الامر الندبي على وجه التقيد»؛ اگر بگوئید من کاری به امر واقعی ندارم و می‌خواهم قصد حج مستحبی (یعنی بقید الاستحباب) انجام دهم، «فالظاهر عدم اجزائه حجة الاسلام، لما تقدم من أن حجة الاسلام مغايرة في الحقيقة مع غيرها»؛ ایشان می‌گویند حجة الاسلام با غیرش مغایر است. «فلا بد في سقوط أمرها من قصد عنوانها»؛ باید عنوان این حجة الاسلام را در مقام امتثال قصد کند. «فما لم يقصد عنوانها لا يصدق على ما أتى به في الخارج أنه حجة الاسلام»؛ تا زمانی که عنوان حجة الاسلام را قصد نکرده، بر آنچه آورده صدق حجة الاسلام نمی‌کند.

مرحوم خوئی در پایان می‌فرماید: «يعتبر في العناوين القصديه التي لا تمتاز الا بالقصد، قصد عنوان المأمور به»؛ این حج مستحبی یا حج واجب عنوان قصدی است و در عناوین قصديه باید قصد کنید. ایشان در ادامه تشبیه می‌کند به قصد خصوص صلاة ظهر، عصر، قضا، اداء، نافله، فريضه و در ادامه‌اش می‌فرماید کسی فکر نکند ما قصد الوجه را معتبر می‌دانیم تا به ما اشکال کند که در عبادات و در امتثال، قصد الوجه معتبر نیست، بلکه اشکالی که در اینجا وجود دارد آن است که حجة الاسلام يك عنوان قصدی است و این شخص اصلاً قصد نکرده است. ایشان دوباره می‌گویند: «فالبطالان لأجل عدم القصد و عدم التمييز لأجل اعتبار قصد الوجه من الوجوب و الندب»^[1].

در گذشته مرحوم حکیم فرمود اینجا اشکال از دو جهت است؛ یکی بحث حقایق متعدده و یکی این که این شخص در اینجا قصد استحباب کرده نه قصد وجوب. مرحوم خویی می‌گوید: ما نمی‌گوئیم چون قصد الوجوب معتبر است (تا کسی بگوید قصد وجه در عبادات معتبر نیست)، بلکه از این باب است که اصلاً حجة الاسلام را قصد نکرده است. بعد مثالی می‌زنند: اگر کسی يك نماز دو رکعتی همین‌طوری بخواند نه قصد کند وجوب را، نه استحباب را، نه نافله و نه اداء یا قضا را قصد نکند، آیا فقیهی می‌گوید این چهار رکعت به عنوان مستحب واقع می‌شود؟ یا این که این به عنوان قضا واقع می‌شود؟ نه قضا واقع می‌شود، نه ادا و مستحب و واجب واقع می‌شود.

خلاصه آن که ایشان می‌گویند اگر کسی هم يك نماز چهار رکعتی واجب و هم يك نماز چهار رکعتی قضا بر ذمه‌اش باشد، حال اگر يك نماز چهار رکعتی را بخواند و هیچ کدام را قصد نکند، در اینجا چطور می‌گویید به جای هیچ کدام واقع نمی‌شود، در ما نحن فيه نیز که يك واجب بر ذمه‌اش است (یعنی حجة الاسلام) و قصد حج ندبی کرده، اینجا در واقع قصد حجة الاسلام را نکرده و عدم قصد است. به همین دلیل این موجب بطلان این عمل می‌شود و می‌گوئیم این از حجة الاسلام واقع نمی‌شود.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ «هذا إنما يتم فيما إذا قصد الآتي بالحج امتثال الأمر الفعلي، و كان قصده الندب خطأ منه في التطبيق كما هو الغالب، و أما إذا كان قصد امتثال الأمر الندبي على وجه التقييد، فالظاهر عدم إجزائه عن حجة الإسلام، لما تقدم من أن حجة الإسلام مغايرة في الحقيقة مع غيرها، فلا بد في سقوط أمرها من قصد عنوانها في مقام الامتثال، فما لم يقصد عنوانها لا يصدق على ما أتى به في الخارج أنه حجة الإسلام و مع عدم الصدق لا موجب لسقوط أمرها. و على الجملة: يعتبر في العناوين القصديّة التي لا تمتاز إلا بالقصد قصد عنوان المأمور به، كالقصد إلى خصوص صلاة الظهر أو العصر أو القضاء أو الأداء أو النافلة أو الفريضة، فإن كان المقصود أحدهما و كان الواقع شيئاً آخر، لا يقع المأتي به عن شيء منهما، لأن الواقع لم يقصد، و ما هو مقصود لا واقع له، فإن المأتي به غير مميز ليقع مصداقاً لأحدهما، فالبطلان لأجل عدم قصد و عدم التمييز، لا لأجل اعتبار قصد الوجه من الوجوب و الندب، و قد ذكرنا تفصيل ذلك في مبحث الأغسال، في مسألة من كان عليه غسل الجنابة فاغتسل غسل المس أو بالعكس. و ملخص الكلام: أن الواجب على المكلف قد يكون أمرين، فلو أتى من دون قصد أحدهما لا يقع شيء منهما، لعدم التمييز و التعيين، فمن كان عليه الأداء و القضاء و أتى بأربع ركعات مع قصد القرية، و لم يقصد الأداء و لا القضاء لا يقع ما أتى به أداءً و لا قضاء. و قد يكون الواجب الفعلي الواقعي عليه أمراً واحداً، و لكنه في مقام الامتثال تخيل أنه من هذا القسم، ثمّ تبين أنّه من القسم الآخر، فإن كان من باب الاشتباه في التطبيق، فهو في الحقيقة قصد الأمر الفعلي المتوجه إليه و قصد ماله واقع و لكن تخيل أن الواقع هو هذا، ففي الحقيقة قصد عنوان المأمور به بوجه ما، و قصد امتثال الأمر الفعلي، و لكنه زعم أنه من القسم الآخر، و هذا غير ضائر في الحكم بالصحة و حصول الامتثال.» موسوعة الإمام الخوئي، ج26، ص: 37-36.